

دکتر رضا آیرملو
پروفیسور جامعہ شناسی - سوئڈ

خیزش و فروپاشی تاریخی "اتوپپای انقلاب ۱۳۵۷"
(و عواقب روانی- اجتماعی آن)

فصل هفتم

در دوراهی تقدیر و معماری جامعه آرمانی نو

می‌بینیم که همانند مزرعه نمونه توضیح شماره ۷، گلهای مزرعه جامعه ما نیز رو به پژمردگی نهاده اند، اما نمی‌دانیم که این آیا همانند حالت رو به فقیرانی گیاهان مورد مثالی است که از ساقه تا به ریشه خشکیده‌اند، یا مانند ساقه های پژمرده گلهائی اند که ریشه‌های سرزنده و در حال رشد دارند.

دیدیم که این فرض دومی به آن معنی است که بر خلاف پژمردگی ظاهری گیاهان، ریشه‌ها هنوز زنده و در کار انبار کردن انرژی رویش فردایند. در این صورت، ساقه‌های پژمرده امروزی، موقتی و گذرا هستند و باید منتظر روزی بود که انباشت انرژی در ریشه‌ها به رویش ساقه‌ها و برگهای نورس بینجامد، و درست در زمانی که همه امیدها بر باد رفته به نظر میرسند، گل‌های تازه، مزرعه جامعه ما را شکوفه باران کنند. و بر اساس قانونمندی مورد بحث گیاهان، دوره رکود و ایست پر درنگ جاری، جای خود را به رویش و خیزش و جهش پرشتابی بسپارد.

این دوره‌های "جهش پرشتاب پس از درنگی طولانی و تاریخی" را در "تئوری‌های توسعه اجتماعی"، "انقلاب" نام نهادیم. دیدیم که انقلاب همانند گل دادن گل یخ زیر برف و سرمای زمستان،

- درست در زمانی که معیارهای حاکم و ارزش‌های محافظه‌کارانه روز، تحقق آن را ناممکن و غیر عقلانی نشان می‌دهند-

به طور ناگهانی و غیر منتظره اتفاق می‌افتد. در این مفهوم، جامعه ایران هم باید در پی این ایست و پس‌رفت تاریخی، در تدارک انقلابی عمیق و پردامنه برای پرش به جلو و جبران عقب ماندگی‌های تاریخی خود باشد.

در این مفهوم، "انقلاب" به معنی تغییر عمده و اساسی در ساختار و مناسبات اجتماعی در همه عرصه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است.

در ضمن، دیدیم که جامعه ما به سبب‌های مختلف تاریخی، اجتماعی و جغرافیائی، حداقل از زمان مشروطیت، در یک دوراهی تقدیر

- راهی به سوی پس‌رفت اجتماعی به درون قرون و اعصار تاریک گذشته‌ها و راهی به سوی رشد و جهش و نو سازی رو به فردا-

گرفتار ایست و درنگی تاریخی شده است. عبور از این دوراهی تقدیر، دخالت

عوامل مختلفی را طلب میکند که مهم تر از همه، دخالت، عمل و کار انسان ایرانی است. به بیان دیگر، هر تحولی در جامعه، منوط به تحول انسان های آن جامعه است، و کار، تلاش، و میزان دخالت و فداکاری مردم در تحولات اجتماعی هر جامعه نقشی بنیادی ایفا میکنند. پس با وجود آنکه هر تغییری در جامعه از علل و عوامل مختلف تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تأثیر می پذیرد، کلید اصلی تحولات جامعه امروز ایران در دست مردم ایران است،

و نه شانس،

و نه تقدیر،

و نه جایگاه جغرافیائی و اجبارهای ژئوپلیتیکی،

و نه ارثیه های تاریخی و فرهنگی،

و نه ابر قدرت ها،

و نه هر نیروی زمینی و آسمانی بالاتر و برتر از انسان. البته هر کدام از عوامل عینی و مادی به تنهایی مهم و تعیین کننده اند، ولی هیچ کدام نمی توانند جای انسان و نقش و عمل او را پر کنند. به طوری که حتا با جمع شدن همه این عوامل در یک جا، هیچ کاری بدون دخالت انسان و مردم در این یا هر جامعه دیگر قابل تحقق نیست. به بیان دیگر، این عوامل اگر هم بتوانند نقش انسان را تسریع کرده یا محدود سازند، جای خالی او را پر نمی کنند. این نیست جز آنکه:

- هرگونه عمل و کارکرد این و سایر عوامل مادی و عینی خارجی نیز جز به واسطه انسان و مردم ما قابل انتقال به جامعه نیست.

در این صورت، میتوان نتیجه گرفت که ما مردم ایران در برابر یک "جبر تاریخی"

- جبر پیش بردن یک تحول بنیادی پرشتاب در همه عرصه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی-

قرار گرفته ایم. اما این جبریت تحقق نمی یابد مگر آنکه رفتارها و مناسبات ما تغییر کنند. آنها نیز تغییر نمی کنند، مگر آنکه ذهنیات، بینش ها، دانش ها و ارزیابی های اجتماعی ما عوض شوند.

این است که در شرایط ایست و یخزدگی موجود در همه ارکان و نهادهای جامعه، کشور ما قیل از همه نیازمند

- بازتولید یک "ذهنیت رهائی بخش"،

- تقسیم یک "ایده آل اجتماعی مشترک و عمومی" و،

- دل بستن به "اتوپیا و آرمانشهری" لایق عصر جدید جهانی است.

بر این اساس، ساختن یک "اتوپیا آرماتی ذهنی" و تجمع در حول آن، اولین گام در راه برون رفت از ایست، قهقرا، جدائی ها و بی هویتی های موجود و حاکم است. این اولین دری است که باید به سوی رهائی و آزادی فردا گشوده شود.

حالا با این حساب ساده دو دو تا چهار تا، اگر هوای تغییری در سر و مرغ آرزویی در دل است، ناگزیر باید قبل همه، خود و ذهنیت مان را تغییر دهیم. باید سر از باور به موفقیت بدون داشتن یک ذهنیت مشترک آرمانی برتابیم. باید از خیال ساده نگرانه عبور از این مرحله سخت تاریخی با تکیه بر توده های ناآگاهی که هر کدام خواب و خیال و آرزوهای خاص خود را دارند، آزاد شویم. باید از باور ساده نگرانه به طغیان های لحظه ای و گذرا به ضرورت برپائی آرمان هائی مشترک، پایدار، و درخور فردا و فرداهایمان عبور کنیم. باید تصویر ذهنی یی از آن جامعه آرمانی بسازیم و آن را با تمام واقعیتهاش خودی کرده، در ذهن و اندیشه مان جای دهیم.

همچنین باید دل از منطق رسمی ناشی از ناامیدی، و قناعت و رضایت به وضع موجود برکنیم، و از تکیه به کامیابی های حقیر لحظه ای و حرکات خود جوش چشم بسته و گوش بسته رها شویم، و به جای آن، به آغازی متفاوت از پروسه ای درازمدت، تاریخی، آگاهانه و برنامه ریزی شده پا بگذاریم.

بدین معنی، باید پیش از آنکه در عمل اجتماعی متحد شویم، از نظر ذهنی و باورهای اتوپیائی به هم برسیم. باید برگردیم به ایده آل های مشترک تاریخی یی که بارها و بارها این مردم و ملت را با همدیگر متحد کرده، همراه ساخته و به خیزش طوفان های انقلابی واداشته است. باید از نو به ریشه های طلب های تاریخی این مردم و کشور برگردیم و با سرلوحه قرار دادن آنها،

- یعنی آنچه از نظر تاریخی، رهائی از "ظلم و بیعدالتی" خوانده می شده - به طور فکری و ذهنی با خود و آرزوهای ذهنی مان آشتی کنیم.

در طول تاریخ ایران "ظلم" به چه معنی بوده است، و این همه جنبش و مبارزه برای رهائی از ظلم چه هدفهائی را پی می جسته است؟ جمع بندی های تاریخی نشان میدهند که:

- گرسنه و فقیر نگه داشتن مردم، ظلم است.
- تحمیل دیکتاتوری، سرکوبی و سلب آزادی، ظلم است.
- ثروت اندوزی و احتکار کالا و پول در جائی که مردم نیازمند اند، ظلم است.
- تحمیل جنگ و کشتار به مردم ظلم است.
- تحمیل نابرابری و پشت کردن به "برادری برابره مردم"، ظلم است.
- تجاوز به حریم آزادیهای فرهنگی، قومی، دینی، اقتصادی و اجتماعی ظلم است.

- قسمت نکردن عادلانه نان و نفت در بین آحاد ملت ظلم است.
می بینیم که در این مفهوم تاریخی، "ظلم"، هم به معنی نبودن آزادی و هم به معنی "بی عدالتی" بوده، و در واقع این دو ترم "ظلم و بیعدالتی" همیشه محتوای یکسانی را بیان کرده و میکنند.

در دوره "انقلاب اتوپیائی شکست خورده و فروپاشیده ۵۷" نیز این دو مفهوم "ظلم و بیعدالتی" به عناوین مختلف، به شعارهای صف‌ها و صفبندی‌ها تبدیل شدند. یکی آنها را آزادی میخواند و دیگری ضد دیکتاتوری می‌نامید. یکی راه رسیدن به آزادی و عدالت را در سوسیالیسم، دیگری در کمونیسم، و یکی دیگر هم در تحقق جوامع اتوپیائی "بی طبقه توحیدی"، "مستضعفان" یا "امام زمانی" می‌دید. با پیروزی نایبان امام زمان اما، هم ظلم برگشت و هم بی عدالتی.

این است که برای رهائی از اوضاع آشفته پس از فروپاشی اتوپیای انقلاب، باید از نظر ذهنی هم شده به این معیارهای تاریخی برگردیم. باید آنچه را که در طول سرتاسر تاریخ خونبارمان خواستیم و نگرفتیم

- نگرفتیم و هنوز هم سوگوارش هستیم-

از نو و از نو بخواهیم. برای انجام این مهم نیز، باید ابتدا ذهن خود را برای بازیافت دوباره مفاهیم و معیارهایی که در زمان خیزش "اتوپیای انقلاب" با همدیگر قسمت میکردیم آزاد سازیم، و با آنها برای شخص خود هم که شده، جهانی "اتوپیائی و آرمائی" بسازیم. اگر در این رهائی و بازسازی ذهنی موفق گردیم، به سادگی خواهیم توانست دوباره از عهده معماری عینی این دنیای مشترک برآئیم، و دوباره برای طلب آنچه این همه به راهش فدا داده ایم، بازوانمان را به همدیگر حلقه بزنیم و حول خواستها و طلب‌های سرکوب شده تاریخی مان دگرباره به اتحاد برسیم.
می بینیم که تکوین این معماری ذهنی مشترک، دگرباره ما را در مسیر حرکت و خیزش قرار خواهد داد و راه را به سوی خیزش‌های عینی آتی هموار خواهد ساخت. بدین ترتیب این مردم از نو قادر خواهند شد:

- بر ذهنیات اتوپیائی خود لباس بیان، کلام و عنوان ببوشانند و،

- آنهمه را همچون باورها و پیش شرط‌های ایدئولوژی‌های رهائی بخش فردا و فرداها، با همدیگر قسمت کرده، برای تحقق شان بکوشند. اینجاست که می‌توانیم

- دوباره از ایده آلهای، اتوپیاها و فرداهای مشترکمان حرف بزنیم،

- دوباره ملاکی برای نیک و بد و معیارهای اخلاق اجتماعی مان داشته باشیم،

- دوباره خود را به نامی و هویتی بخوانیم،

- دوباره نام مشترکی یافته، از تنهائی برهیم و،

- دوباره برای تحقق این آرزوهای ذهنی- ایده آلی به حرکت در آئیم، و برای ساختن و پرداختن فردائی متفاوت، به همراهی هم، "دست هایمان را در باغچه بکاریم" ۸۰. "دستهایم را در باغچه میکارم، سبز خواهم شد، میدانم، میدانم، میدانم. و پرستوها در گودی انگشتان جوهری ام تخم خواهند ساخت..."

بدین وسیله، " ذهنیت های بی مکان و زمان امروزی" امکان می یابند در زمین آرمان های فرداها کاشته شوند، رشد کنند، گل دهند و،

به عنوان طلب های اجتماعی فرداها و نسل های امروز و فردا، جهت و سوی راه آینده مشترکمان را بسازند، و شاخصی برای ارزیابی ارزش هایمان گردند.

به گواهی تاریخ خونبارمان، با طراحی و معماری ذهنی یک چنین "اتوپای آرمانی" جمعی، ناگزیر روزی از روزها این اشتراکات جنبه مادی و اجتماعی به خود خواهند گرفت و نقبی به سوی رهائی از این بن بست ها خواهند زد. بن بست ی که:

- هم علت وجودی دور باطالی از لحظه ای بودن، سرگردانی در میان معیارهای اخلاقی گوناگون، و گرفتاری در گذر زمان گذشته و حال و آینده است و،
- هم از فقدان اینگونه ذهنیت های اتوپیائی و درازمدت تغذیه می کند.

عمومیت یافتن یک چنین باور ذهنی- اتوپیائی مشترک نه فقط پیوندهای گمشده را از نو در بین ما رشد خواهد داد، بلکه حتی خواهد توانست تا روزی که در زمین کشورمان کاشته شده، رشد کرده و گل دهد، همچون ارثیه ای فرهنگی و آرمانی به فرزندان و نسل های بعدی مان سپرده شوند تا همراه هم باز تولیدش کنند و از راه تقسیم آن بین خود

"تنهایی لحظه ای امروز" خود را به "جمع و جمعیت درازمدت و پایدار فردا و فرداها" تبدیل سازند.

می بینیم که این همان کاری است که روز و روزگاری بدون هر گونه برنامه ریزی آگاهانه با "اتوپیا و ایده آل انقلاب" کردیم، و تا پای شهر آرمانی آنچه "رهائی از

ظلم و برقراری آزادی، عدالت و برابری خوانده می‌شده پیش رفتیم. اما به سبب‌هائی که بررسی شد، از عهده طوفان‌های بعدی بر نیامدیم و در جستجوی "کوه قاف" افسانه‌ای، همانند پرندگان اساطیری شاهنامه، هزاران هزار از بال زدن ایستادیم و به جا ماندیم. و چنان آسیب دیدیم که در قلعه رفیع شهر آرزوهایمان، حتا همچون "سیمرغی" نیز بر جا نماندیم. در نتیجه، نه از ایده‌آل‌های اجتماعی و "مدینه آرمانی‌مان" اثری باقی ماند و نه از اتوپیای "انقلابات مان". به بیان دیگر،

- تا ایده‌آل‌ها و اتوپیاها باقی بودند، انقلاب و تصمیم و اراده جمعی‌مان برای ساختن یک جامعه بهتر و عادل‌تر نیز دوام آوردند ولی،
- وقتی "ایده‌آل‌هایمان" را کشتند، تصویر و تصور فردایمان نیز به یکباره بر سرمان آوار شد و فرو ریخت.

این است که برای هر خیزش جمعی دوباره و جدید،

- باید ایده آل ساخت و ایده آل داشت،

- باید از نو خواب و رؤیای ایده‌آل‌ها را دید،

- باید از نو، اتوپیای ایده آلی و مدینه‌ای آرمانی داشت، و با این همه، سو و جهت مشخصی به آرزوها و ایده‌آلهای جمعی مان داد. به بیان دیگر،

تا این دست آوردهای ذهنی و اتوپیائی ساخته و پرداخته نشده اند، هیچ دست آورد عینی هم ممکن نخواهد شد.

محتوای طلسم تاریخی "ظلم و بیعدالتی"

می بینیم که بازگشت به آرمانها و اتوپیای تاریخی آغاز راه رهائی است. دیدیم که محتوای اتوپیای ایرانی انقلاب ۵۷ همان بوده که از انقلاب مزدکیان تا انقلاب مشروطیت تکرار شده، و "رهائی از ظلم و نیل به عدالت"، خمیرمایه همه اتوپیاها و آرمانها و جنبش‌های رهائی این مردم و ملت بوده، و به بسیاری از حرکات اجتماعی، خیزش‌های سیاسی و انقلابات توده‌ای و تاریخی کشور ما دامن زده است.

انسان ایرانی همیشه در آرزوی رهائی از "ظلم و بیعدالتی" بوده، و برای نیل به آزادی و رهائی از دیکتاتوری جنگیده است. مردم ما همیشه خواب عدالتی را دیده که در آن "برادری و برابری" به تمامی برقرار است و "نان را به تساوی قسمت میکنند..."

- جائی که برادری بدون برابری نیست!-

اما ثابت ماندن این شعارها و خواسته های این مردم از دیروز تا به امروز، در عین حال نشان میدهد که در طول این تاریخ خونبار، هیچ کدام از آرزوهای اتوپیائی این مردم تحقق نیافته و هیچ آرزوی ملی و جمعی شان به تمامی برآورده نشده است. این است که مردم در انقلاب ۵۷ همان شعارهائی را تکرار می کردند، که قریب به ۸۰-۷۰ سال قبل در انقلاب مشروطیت و حتی قریب به ۱۵۰۰ سال قبل در انقلاب مزدکیان.

این همه ناموفقیت تاریخی، در همان حال نشان از آن دارند که مردم هر بار که رو به سوی آرمانهای سرکوبی شده سابق خود برگردانده اند،

- یا سرکوب شده و آرزوهای آرمانی خود را در ذهنشان مدفون کرده اند،
- یا اگر هم فرصتی برای تداوم یافته، به راه کج افتاده و برای رهائی از یک دیکتاتور، دیکتاتور دیگری را به دوش کشیده اند. برای رهائی از ظلم و دریافت عدالت به دنبال ظالمان و نابرابرطلبان سنتی افتاده و هر چه را هم که با جان و مال به دست آورده بودند، از دست داده اند.

این عدم موفقیت تاریخی واجد این درس تاریخی هم هست که:
باید این بار قبل از آنکه "طوفان جدید محکوم به شکستی" به راه بیفتد، محتوای ایده آنها و خواسته هایمان را به دقت مرور کنیم، به درستی بفهمیم و قبل از آنکه این خواسته ها شعار شده و در افکار عمومی توده ها جا بگیرند، بدون هر پیرایه ای و به دقت تعریف کنیم.

دیدیم که علت شکست و فروپاشی "اتوپیای انقلاب ۵۷" قبل از همه ناشی از عوضی بودن آدرس ها بود. مردمی که از نظر تاریخی همه امیدهایشان را به "رهائی از ظلم و بیعدالتی" بسته بودند، از عهده تعریف این ارثیه های تاریخی شان در شرایط جدید بر نیامدند. مردم گول شعارهای اتوپیاهای مذهبی "از جامعه عادل امام زمانی تا حکومت مستضعفان نایبان امام" را خوردند و این همه سرخوردگی های تاریخی در مورد ظلم و بیعدالتی حکومت های دینی و شیعی را فراموش کردند. مردم شعارهای اتوپیائی را گرفتند و تجربیات تاریخی بی را که به بهای جان و مالشان به دست آمده بوده، رها کردند. نتیجه این شد که:
عینی و ذهنی در هم آمیخت.

مذهبی و سنتی با سکولر و دموکراتیک یکی فرض شد. و در نتیجه، سنت های مذهبی و آسمانی بر خواسته های مردمی و زمینی چیره شدند. این چیرگی و بالادستی به سنتگرایان، مرتجعین و بنیادگرایان اسلامی امکان داد تا تعریف قرون وسطائی خود از ظلم و بیعدالتی، یا آزادی و عدالت را بر افکار

عمومی مردم تحمیل کنند. این بود که ظلم به دیکتاتوری شاه محدود شد و عدالتخواهی به تبعیت از نظام "برادری نابرابر طلب اسلامی" منجر شد.

- آنگونه که امروزه هم بسیاری، چشم بسته و گوش بسته، در هوای رهائی از دست این دیکتاتور حاکم به یاری آن دیکتاتور سابقه دار افتاده اند، و کودکانه و ساده انگارانه، دیکتاتورها را محکوم میکنند و نه دیکتاتوری ها را.

بدین ترتیب، تعریف این مفاهیم مهم اجتماعی در سیستم مدرن و پسامدرن جهانی به فراموشی سپرده شد. و محتوای جهانی آنها نه مطرح شد و نه در لیست خواسته های اساسی مردم ثبت شد.

طبیعی است که این شرایط راه را به تعویض دیکتاتوری رژیم شاه با دیکتاتوری بس توتالیتر رژیم اسلامی هموار کرد، و عدالت اسلامی

- که در آن فقر فقیران و ثروت ثروتمندان الهی و آسمانی تلقی میشوند-

به عنوان هدیه الهی به خورد مردمی داده شد که از بیعدالتی و فقر و نابرابری رنج میبردند، و همه خواسته هایشان رهائی از اینگونه احکام ظالمانه معروف به "آسمانی و الهی" بود.

از این رو، درست است که ساختن و پرداختن اتوپیا و آرمانهای ذهنی جمعی در را به روی مردم گرفتار آمده در سوگ فروپاشی اتوپییای انقلاب ۵۷ باز میکند، ولی نباید فراموش کرد که اگر این محتوا و انتظارات آرمانی، از نو و با همان محتوی در مرکز خواسته های مردم قرار بگیرند، نتیجه جز به آنجائی نخواهد رسید که انقلاب اتوپییائی پیشین رسید.

درست است که ساختن و پرداختن اتوپیا و آرمانهای ذهنی جمعی در را به روی مردم گرفتار آثار و عواقب فروپاشی اتوپییای انقلاب باز میکند، اما این نیز به راهی، و این راه نیز به هدف رهائی مردم منجر خواهد شد، مگر آنکه این بار، آدرس ها عوض نشوند،

کهنه و نو، و سنتی و مدرن در هم ادغام نشوند و،

مفاهیم تاریخی "ظلم و بیعدالتی" در قالب حقوق و آزادی های امروزی و جهانی تعریف شده و،

به همان صورتی که در کشورها و جوامع صنعتی امروزی به اجرا در می آیند، درک و فهم شوند.

به بیان دیگر، تا زمانی که محتوای اتوپیاها و آرمانهای تاریخی به درستی و دقت توضیح داده نشده، هیچ جنبش اجتماعی برای رسیدن به آرمان "رهائی از ظلم و بیعدالتی" قادر با ادامه راه راست خود نخواهد شد، و به اهداف خود نخواهد رسید. در نتیجه، فقط با تعریف و مرزبندی صریح و روشن از این مفاهیم تعیین کننده میتوان امیدوار شد که یک بار دیگر، مردم رهائی طلب ایران به کوری و کری

تاریخی دچار نخواهند شد و به دام دیکتاتوری های جدید مذهبی و غیر مذهبی (با اسلامی و غیر اسلامی) نخواهند افتاد. در آن صورت، میتوان امیدوار بود که پیش از آنکه مردم به جان آمده به دنبال دشمنی از دشمنان آزادی و عدالت خود بیفتند، عوضی بودن راه و جهت خود را تشخیص دهند، و با شناخت و آگاهی ذهنی از آرمانها و خواسته های خود، دیگر گول ظواهر رنگ و روغن زده مدعیان دروغزن را نخورند، و به جای شعارهای عوامفریبانه طاهرأ زیبا، محتوای آرمانهای تعریف شده خود را دنبال کنند.

این همه درنگی ولو بسیار خلاصه در محتوا و مفاهیم امروزی خواسته های تاریخی "رهانی از ظلم و بیعدالتی"، یا "تحقق آزادی و عدالت" به شرح زیر را لازم میشمارد.

۱- حقوق طبیعی بشر

حقوق طبیعی بشر، به معنی احترام به حقّ من و تو و هر انسان دیگر، بدون توجه به هر گونه امتیاز، و هر گونه وابستگی قومی، دینی، مذهبی، جنسی، زبانی، فرهنگی یا سایر کمیت ها و کیفیت های دیگر است.

حقوق طبیعی بشر، حقّ هر کس، حقّ "بدون هر گونه پیش شرط" هر کس است. حقی است که با بسته شدن نطفه فرزند انسانی به وجود می آید، و تا مرگ و حتی بعد از مرگ وی ادامه می یابد. به بیان دیگر، حقوق بشر، حقوق طبیعی هر انسان و فرزند انسانی است

- نه حقی دادنی و نه گرفتنی است و با تصمیم هیچ دولت و ملت، یا این یا آن آیه و کلام زمینی و آسمانی، نه به وجود می آید و نه از بین می رود.

عدم شناسائی حقوق طبیعی بشر به معنی عدم شناسائی سایر حقوق حقه مردم هم هست. همانطوری که رد حقوق بشر به معنی رد سایر حقوق و آزادیها در همه زمینه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هم هست. از این رو، امتناع از پذیرش حقوق بشر دیگران (هر کی می خواهد باشد)، "ظلمی آشکار" و "بیعدالتی محض" است. از این رو، حقوق بشر در و دروازه ورود به طلب های تاریخی و اتوپيائی، و انگیزه اساسی خیزش های مردم ایران برای "رفع ظلم" و "تأمین عدالت" به حساب می آید.

حقوق بشر در این مفهوم، کلید رسیدن به خواست های تاریخی بی است که در دور جدید خود، از انقلاب مشروطیت تا انقلاب ۵۷، به معیار ارزشی مشترک ما ایرانی ها تبدیل شده، و هر بار نیز، پس از آنکه سرکوب شده و به خون نشسته، بی آنکه در فراموشی تاریخی گم شود و از دل و لب مردم بیفتند، در هر صف بندی اعتراضی جدید، از نو به عناوین مختلف آزادی و عدالت تکرار شده و می شود.

بر اساس منشور جهانی حقوق بشر، هر کس حقّ زندگی، حقّ آزادی و حقّ امنیت دارد ۸۱. احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات و رفتار ظالمانه و بر خلاف انسانیت و شئون بشری قرار داد.

برای زیر پا گذاشتن حقوق بشر حتی نمی توان رأی و نظر اکثریت یا تمامی مردم کشور و جامعه را بهانه قرار داد، یا به استناد نظر فرد و جمع جامعه، کسی را از حقوق بشری اش محروم ساخت. هم از این رو، حتی اگر همه مردم یک کشور هم هم رأی شوند، نمی توانند حقوق اساسی را از کسی سلب یا مضایقه کنند. در این مفهوم، احترام به حقوق بشری همه مردم و حتا جنایتکارترین انسانها امری الزامی و غیر قابل انکار است. این البته نه به معنی اعلام بخشودگی جرائم مجرمان، بلکه به این معنی است که حتی جنایتکارترین انسانها هم حق حیات، حق صیانت قانونی و حق آزادی و امنیت دارند، و باید بتوانند از قوانینی عادلانه و قضاوت بی طرفانه برخوردار شوند.

بر اساس منشورهای بین المللی، تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق نیز با هم برابرند. همه دارای عقل و وجداند، و هر کس می تواند و باید بتواند بدون هر گونه تمایز، مخصوصاً از حیث

جنسیت،

نژاد،

رنگ،

زبان،

مذهب،

عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر، و همچنین بدون توجه به ملیت، وضعیت و منزلت اجتماعی، ثروت و دارائی، زادگاه و غیره، از تمام حقوق و آزادیها بهره مند گردد ۸۲. بر این اساس:

- هر گونه تمایز یا هرگونه نابرابری و سرکوبی جنسی خلاف حقوق بشر است.

- اجباری کردن دین یا دین هائی، همچنین تمایز و تقدم هر دین و مذهبی خلاف حقوق بشر است. دیکته کردن اوراد مذهبی و سنتی تقدیس شده هر جمع و گروهی (و ولو اکثریت قاطع جامعه) به جامعه یا هر فرد و گروهی، با روح حقوق بشر سازگاری ندارد. جنبه قانونی دادن به هر حکمی که الهی، مقدس و غیر قابل تغییر

۸۱ انتخاب و نقل اصول حقوق بشر از اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقهای بین المللی، چاپ دفتر هماهنگی جامعه‌های دفاع از حقوق بشر در ایران، برلین.
۸۲ پیشین.

به حساب می آید نیز چنین است.

حکومت نه فقط از آن قشری، گروهی و حتی اکثریت جامعه، بلکه از آن مردم و همه مردم یک جامعه است. و انشاء قانون و قانونگذاری، حق بدون قید و شرط مردم و همه مردم است.

بدین معنی، هر کس حق آنرا دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند گردد و همه باید در محدوده "قوانین عادلانه" از حق فعالیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، و حق تشکیل حزب، انجمن، جمعیت، اتحادیه و سایر اشکال تشکل سیاسی، حقوقی، صنفی و غیره برخوردار شوند.

هر کس باید بتواند در برابر قانون از مصونیت و حقوق مساوی بهره‌مند گردد. بدون این برابری هیچ قانونی اعتبار ندارد.

سلب صلاحیت این یا آن فرد و جمع برای انتخاب کردن و انتخاب شدن، یا برای عضویت در مؤسسات و نهادهای عمومی خلاف روح حقوق بشر است. از این رو، تا زمانی که حقوق بشر با تمام حقوق و تضمین‌های فردی و جمعی اش در کشوری و جامعه‌ای به رسمیت شناخته نشده، هیچ امکانی برای استقرار دموکراسی و گذر به "جامعه مدنی" وجود ندارد. در این صورت، هر گونه ادعای دموکراسی و آزادی، ادعائی غیرواقعی و دروغی محض است.

در جایی که "جامعه مدنی" با تمام این مشخصات و حقوق بشر مستقر نشده، "جامعه بدوی" حاکم است.

این همه میرساند که:

- چرا انقلاب اتوپیائی ۵۷ که برای لحظه ای هم به راه صیانت از حقوق بشر نرفت، به آسانی به دیکتاتوری بس بدتری انجامید و،

- چرا باید انشاء هر اتوپیائی مبنی بر رهائی از "ظلم و بیعدالتی" تاریخی لزوماً با به رسمیت شناختن حقوق طبیعی فرد فرد جامعه و احترام به حقوق بشر همه شهروندان ایرانی آغاز شود.

۲- آزادی

تأمین آزادی - آزادی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی- شرط اول احترام به بشر و حقوق بشر است. بدون آزادی فرد و جمع در عرصه‌های مختلف زندگی، و قبل از همه، بدون آزادی عقیده و بیان، هر ادعائی در مورد احترام به حقوق بشر و منشور و مصوبات جهانی مربوط به آن، ادعائی توخالی و بی‌شرمانه است.

آزادی بشر، در اساس بدون مرز و بدون هر گونه محدودیت است. اما هیچ انسانی تنها و فقط برای خود زندگی نمی‌کند. به همین خاطر هم هست که آزادی مفهومی اجتماعی دارد، و در رابطه با مناسبات اجتماعی، و در جریان تماس و همزیستی با

دیگران، شکل گرفته و معنی پیدا می‌کند. این است که آزادی در اساس و به طور تئوریک، بدون شرط است، ولی در عمل اجتماعی با آزادی دیگران و مرزهای قانونی و قراردادهای اجتماعی محدود می‌شود.

در یک جامعه آزاد، مرزهای آزادی هر کس را آزادی دیگران ترسیم می‌کنند. به بیان دیگر:

- هر کس تا جایی آزاد است که آزادی دیگران را از بین نمی‌برد و سلب نمی‌کند.

از همین رو، موضوع آزادی‌ها با موضوع قراردادهای اجتماعی پیوند می‌خورد و به وسیله قوانین و همچنین عرف و عادات بین افراد یک جامعه قسمت می‌گردد. به طور مثال، از همان روزی که ساکنان چندین خانه همجوار در امری از امور، و مثلاً مقررات عبور و مرور در کریدورهای ساختمان مسکونی خود، توافق کرده، قراردادی تنظیم می‌کنند،

هم آزادی رفت و آمدشان را مورد تأکید قرار می‌دهند و،

هم بخشی از آزادی‌های فردی‌شان را محدود می‌سازند.

به بیان دیگر، این محدودیت‌های توافق شده، مرزهای آزادی ساکنان محل را تعیین می‌کنند.

همین رابطه بین آزادی‌های فرد و جمع، در جامعه بزرگ و بین مردم یک کشور و جامعه نیز صادق است. در جامعه بزرگ نیز، آزادی هر فرد و جمعی محدود به آزادی فردها و جمع‌های دیگر است. بدین معنی، محدوده آزادی هر کس زمانی پایان می‌یابد که محدوده آزادی دیگری و دیگران شروع می‌شود.

از این روست که آزادی هر فردی، به شرط عدم ممانعت از آزادی دیگران، در چهارچوب زندگی شخصی و خصوصی اش تضمین می‌شود. بدین معنی، در یک جامعه آزاد و دموکراتیک، مرزهای آزادی افراد و نهادها با "قانون" تعیین و تنظیم می‌شود. این است که در کشورهای مدنی، هم دخالت در زندگی خصوصی مردم بدون اجازه قانون ممنوع است و تجاوز به حریم حقوقی افراد تلقی می‌شود، و هم هر کس حق دارد به قراردادهایی که دیگران (و ولو اکثریت جامعه) بدون دخالت وی می‌بندند، نپیوندند. و باید تا زمانی که نپیوسته، آزادی اش برای عدم تبعیت از تصمیم ولو جمعی دیگران مورد احترام باشد.

آزادی هر کس فقط زمانی می‌تواند محدود گردد که شخص مربوطه، به طور آزاد و داوطلبانه و بر اساس پرنسپ‌های دموکراسی در تنظیم قراردادهایی شرکت کرده و همراه با دیگران، قوانین و مقرراتی را انشاء می‌کند. هیچ کسی نباید مجبور به پذیرش قراردادهایی باشد که دیگران، و ولو اکثریت جامعه، تنظیم و انشاء کرده اند.

بر این اساس، قوانین و قراردادهای اجتماعی باید

هم آزادی‌های هر فرد و جمع را تضمین کنند و،

هم ناظر بر محدودیت آزادی هر کس به خاطر تأمین آزادی مشروط دیگران باشند. این رابطه همچنین نشان می‌دهد که آزادی هر فردی فقط زمانی واقعیت پیدا میکند که:

- دموکراسی پایه و اساس نظام اجتماعی قرار می‌گیرد و،
- هر کس می‌تواند بدون هرگونه تبعیض و ترس و فشار، به اندازه هر شهروند دیگر در سرنوشت جامعه و قانونگذاری‌ها تأثیر گذاشته و،
- به اندازه سهم عددی خود در انشاء و تصویب قراردادها و قوانین اجتماعی دخالت کند.

قابل توجه است که شرط "محدودیت آزادی افراد به وسیله آزادی دیگران"، شامل آزادی فکر و اندیشه، و همچنین آزادی بیان و تبلیغ افکار و اندیشه‌ها نمی‌شود. این از آن روست که علت محدودیت آزادی‌ها، محدود بودن حوزه عمل آزادی‌هاست. به طور مثال، آزادی رانندگی بدان سبب به وسیله قواعد و قوانین راهنمایی و رانندگی محدود می‌شود که جاده و خیابان و معابر مورد تردد عمومی از سوی همه مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر کسی از این قوانین و قواعد تبعیت نکند، لاجرم در جایی با بقیه تصادف کرده، موجب خسارت دیدن خود و دیگران، و زیر پا نهادن آزادی و حقوق مردم می‌شود. اما حوزه آزادی فکر و اندیشه، و همچنین آزادی بیان آنها، نه فقط محدود نیست، بلکه رشد عقلانیت اجتماعی و ارتقاء فکر و اندیشه صرفاً در جریان برخورد افکار و اندیشه‌ها تحقق می‌یابد. برخورد، تصادم، سایش و ستیز افکار مخالف و مغایر،

نه فقط به خود و دیگران لطمه نمی‌زند،

بلکه حتی لازمه رشد و تعالی افکار و اندیشه‌ها در جامعه است.

بدین معنی، آزادی فکر و اندیشه هیچ کسی مانع آزادی دیگران نیست و نمی‌تواند باشد. هم از این رو،

- ابراز افکار و اندیشه‌های مغایر با افکار، باورها و اندیشه‌های جاافتاده و رسمیت یافته در جامعه، قابل ممانعت نیست و،

- آزادی فکر و اندیشه منوط و محدود به آزادی افکار و اندیشه‌های دیگران نمی‌شود.

به بیان دیگر، تصادم افکار و اندیشه‌ها دلیلی برای محدود کردن آنها به حساب نمی‌آید. و اگر همه آزادی‌های اجتماعی بوسیله آزادی دیگران محدود می‌شوند، آزادی افکار و اندیشه‌ها، همراه با آزادی بیان آنها هیچ مرزی نمی‌شناسد و به هیچ عنوانی نباید محدود شود.